

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

سیدهاشم سدید  
۰۶ اپریل ۲۰۱۷

## نقدی که واقعاً و به تمام معنا نقد است!

نوشته های جناب "محمد داود مومند" را به هر نوع و در هر کجا که باشد، اگر با آن ها سر بخورم، با علاقه مندی می خوانم. زیرا - از برخی استثناء ها که بگذریم، چون هیچ انسانی صد در صد کامل نیست - نوشته های آقای "مومند" تقریباً همیشه بر مبنای نوعی از بررسی و تحلیل مبتنی بر واقعیت ها تحریر می یابند؛ نوشته هایی که احساسات، یا اقسام دیگری از تب و تاب های جانبدارانه و یا عصبیت ها به ندرت در آن ها دیده می شوند. برای کسانی که تشنه نقد واقعی هستند، چنین نقد های ارزشمند، مانند نوشیدنی گوارائی هستند، بعد از ساعت ها تشنگی. نقد واقعی، همان است که هم حسن چیزی گفته شود و هم قبح آن. امید این گونه نقد ها در میان ما افغان ها رواج بیشتر و بیشتر پیدا کنند.

آقای "مومند" حق دارند. استبداد و وحشتی را که "امیر" در دوران زعامت خویش پیشه نموده بود، به یک قوم محدود نمی شد. همه از این ناحیه متأثر شده اند. کوتاهی از قلم من بوده است؛ منتها من سخنم را تکرار می کنم و می گویم که یک قوم، از میان سایر اقوام، طوری که تاریخ گواه است، و مؤرخین مختلف آن را نوشته اند، بیشتر از دیگران از بیداد امیر متأثر شده است.

جناب "مومند" صاحب حتماً از ۳۵۰ افغانی معاش مستمری که از مالیات مردم برای هر یک از زن و مرد یکی از اقوام کشور ما، که ماهانه به آن ها پرداخته می شد، اطلاع دارند! و حتماً این سخن "امیر" را هم شنیده اند که: "پلی، این شیرینی نتیجه آن تلخی می باشد". سخنی را که "امیر" با لاقیدی کامل به زبان آورد، به جای این که به داد آن قوم برسد و به فریاد شان گوش نهد! قومی که من از آن صحبت می کنم به خاطر شکایت از کارگزاران "امیر" و خواسته های اقتصادی و اجتماعی و مدنی و محرومیت های رنگارنگ شان سرکوب شدند. اقوام دیگر، ولی به دلایل جاه طلبی ها و رقابت های سیاسی با "امیر"!!

نوشته من دو بخش داشت. بخش دوم هم در واقع مربوط و برای مؤکد ساختن بخش اول بود. بخش اول توضیحات ضروری پیرامون مقایسه بیجای "امیر" با "بیسمارک" بود؛ یکی شاه و دیگری صدراعظم؛ یکی با تمام اختیارات داخلی، که هیچ قانون و انسانی برتر از او در کشور وجود نداشت، و دیگری شخصی که برتر از او، هم قانون قرار داشت، هم رئیس جمهور و هم مردم. دو انسانی که از لحاظ اختیارات، همچنان از لحاظ خدمت و خیانت به خاک خویش قطعاً قابل مقایسه نیستند. نمی خواهم دو باره روی آن چه آن نکرد و این کرد؛ یا آن چه این نکرد و آن کرد، صفحاتی را

سیاه کنم. تنها همین قدر می گویم که "نه آفتاب به دو انگشت پنهان می شود" و "نه خاک خشک به دیوار خشک می چسبد".

انگیزه یاد آوری از نام "سید" در آن مقاله جمله ای بود که گویا "امیر" سعی می کرد شخصیت های باارزش با دیدگاه های وسیع، افکار مترقی و ادراک بهتر در کشور به وجود آیند و در اجرای وظایف مهم و پر مسؤولیت دولتی سهم بگیرند.

اعتراض من بر این نظر این بود و است، که اگر این گفته راست است، چرا "امیر" از "سید" دعوت ننمود که در امور کشور داری به وی کمک کند. **آیا نسبت به "سید" در آن زمان در تمام کشورهای اسلامی و تمام کشورهای مستعمره شخصی فهیم تر، جسورتر، رسیده تر، آگاه تر در امور سیاسی و امور اجتماعی و فرهنگی و دینی کسی وجود داشت؟**

تأثیر افکار و مبارزات "سید" را در آزادی خیلی از کشور ها از مراکش و الجزیره و تونس و لیبیا و سودان تا مصر و هند و رنگبار و غازان و... هیچ انسان منصفی نمی تواند نادیده بگیرد. همینطور تأثیر افکار و مبارزات وی را در ایجاد نظام های مشروطه و مترقی در برخی از این کشور ها!

یکی از هموطنان محترم ما نوشته می کنند که یادآوری از "سید" در مقاله آقای "سدید" به این دلیل بوده است که آقای "سدید" با آقای "هاشمیان"، که اخیراً مقاله ای در مورد "سید" تحریر نموده است، اختلاف نظر دارد.

درست است که من با آقای "هاشمیان" اختلاف نظر دارم و تا حدودی از او خوشم نیز نمی آید، اما نوشته من هیچ ربطی با نوشته آقای "هاشمیان" نداشته است. شاید باور نکنید، من تا همین لحظه نوشته ایشان را در مورد "سید" نخوانده ام و نمی دانم او در مورد "سید" چه گفته و چه نوشته است. همزمانی نوشته من با نوشته آقای "هاشمیان" فقط یک تصادف است.

در آن زمان، در هیچ یک از کشورهای اسلامی کسی به پای "سید" نمی رسید؛ اگر "امیر" به فکر انسان های باارزش می بود، آیا بهتر از "سید" پیدا می شد؟ خواست من تنها توضیح همین یک مسأله بود!!

بد نخواهد بود در اینجا به بخشی از نوشته آقای "صلاح الدین سلجوقی" در مورد علم و دانش "سید"، که در کتاب "سید جمال الدین افغانی"، صفحه ۹۵، که به اهتمام آقای "صدیق رهپو" تدوین شده است، توجه کنیم.

در این مقاله که به وسیله آقای "سرور گویا" در محفلی، حدس می زنم در صدمین یا یک صد و دهمین سال تولد "سید" بوده، قرائت شده بود، و معنون است به "خلق و ذات سید" آمده است:

«یکی از نویسندگان عرب مینویسد که سید افغان مجموعه صفات جسته [برجسته] بوده و میگوید:

در اصطلاح و عوائد:

مانند لوتر،

در حکمت و قدرت بر پیدا نمودن رجال:

مانند سقراط،

در علم اتساع دائره معلومات خود:

مانند ابن خلدون،

در فصاحت و خطابت خود:

مانند دیموستین،

در سماحت و کرم و جوانمردی خود:

مانند معن بن زائده،  
در بلاغت و شهامت خود:  
مانند سبحان،  
در فلسفه و حکمت خود:  
مانند ابن رشد،  
در حریت فکر و صراحت خود:  
مانند ژان ژاک روسو،  
در سیاست و عشق به آزادی:  
مانند واشنگتن بوده است.

و خود آقای سلجوقی در ذیل این همه مقایسه ها نوشته می کند که: «و بنده میگویم، بمانند ابن سینا در جرأت فکری، و مثل رسطو در حقیقت نظر.» - [نقل های قول ویراستاری نشده است- پورتال]  
وقتی این گونه سخنان را در باب "سید" می شنویم، به یاد همان مثل معروف می افتیم که: "آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم!!"

اعتراض من بالای "سید" نیست. در این خصوص واضح نوشته ام که: «تصور این که "سید" چنین چیزی را نمی خواست، بسیار مشکل است، زیرا از کسی که در فکر آزادی و آبادی و ترقی و پیشرفت و رفاه دیگران باشد، با هیچ منطقی نمی شود انتظار داشت که به فکر خود نباشد، و کسی که برای رفاه و آزادی دیگران مبارزه می کند و با دشمن شان دشمن است، نمی تواند با دشمن خود دشمنی نرزد و مبارزه نکند!... از "سید"، از خود و بیگانه به نام مبارز و ضد استعمار و یک انسان آزادیخواه و هوادار اتحاد کشورهای اسلامی و مشروطیت یاد می کنند. بنابراین "سید" نباید انسانی دو رو و ناپابی بوده باشد. "امیر"، اما به گواهی تاریخ، چرا!؟»  
همه این سخن ها و اشارات در واقع برای کسانی است که "امیر" را یک شخصیت ملی - مترقی، آزاده و صاحب تدبیر و کاردان، شخصیتی که گویا در صدد تربیت اشخاص باارزش در کشور بوده است، معرفی می کنند - در حالی که چنین نبود.

برجسته ترین انسان در آن زمان "سید" بود، و من برای این که مستند ترین و متقن ترین مثال را از یک شخصیت باارزش برای کسانی که به پشتیبانی "امیر" به عنوان کسی که در فکر تربیت اشخاص باارزش است، ارائه کنم، از "سید" یاد نمودم.

"سید" فهم و ادراک بسیار بلندی داشت. او می توانست برای افغانستان مصدر خدمات بسیار بسیار ارزشمندی گردد، اما "امیر" چون از انگلیس ترس داشت، نمی خواست به "سید" نزدیک شود یا "سید" را به خود نزدیک کند. علاوه بر این "امیر" شخصی خود پسند و مطلق گرا بود، کسی که خود را از مشوره کسانی دیگر بی نیاز می دانست؛ و هیچ وقت حاضر نمی شد کس دیگری را در قدرت با خود شریک بسازد!

"امیر" تنها در فکر تاج و تخت بود. خدمت به وطن برای او چندان مطرح نبود. "غبار" مرحوم در صفحه ۶۹۲ کتاب معروفش نوشته می کند: «امیر عبدالرحمن در سال (۱۸۸۰) فقط به غرض استقرار تاج و تخت شخصی خود از استقلال و خاکهای افغانستان در برابر انگلیس گذشت و در سال ۱۸۹۳ باز برای حفظ تاج و تخت خود عمل سابق را تکرار کرد.» [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال]

"غبار" مرحوم در ادامه این نظر خویش نوشته می کند که "امیر" این کار را برای آن کرد که اگر جنگ سوم افغان انگلیس شروع شود، مردم که طی چهارده سال حاکمیت "امیر" از مظالم او رنجیده و از او متنفر و منزجر شده بودند، نه تنها او را کمک نمی کنند، که به ضد او قیام خواهند کرد و این به ضرر او تمام می گردید.

"امیر" مرد تدبیر هم نبود! بر وفق نوشته مرحوم "غبار"، بعد از امضای معاهده دیورند مردم پشاور، دیره جات، یوسف زائی، سوات، کاکرستان، حلیم زائی و... به مقابل انگلیس ها جهاد اعلان کردند و عملاً به مخالفت های مسلحانه علیه انگلیس دست زدند. آقای "غبار" اضافه می کند که "امیر"، بعد از این قیام ها [که بعد از امضای معاهده دیورند و در اعتراض بدان به وجود آمده بودند] در صدد فعالیت برآمد و توسط پول و اسلحه و تبلیغ و اعزام گماشتگان خود در سرحدات آزاد، به مردم مجاهد کمک نمود و آتش مقاومت ها را دامن زد.

خوب ببینید و بگوئید که این کار "امیر" چقدر می تواند عاقلانه و مبتنی بر درایت و تدبیر و دوراندیشی و سیاست و پختگی پنداشته شود؟

آیا "امیر" از آزادمثی و پایمردی و تعصب ملی و از غیرت و بلند همتی مردم کشور خود، آن وقت که به سوی کابل روان بود، و قبل از رسیدن به تاج و تخت معاهده ای را با انگلیس امضاء کرد، و آن وقت که معاهده دیورند را امضاء می نمود، بی اطلاع بود؟ آیا نمی دانست که مردم ما در هیچ حالت و تحت هیچ شرایطی تسلیم بیگانه نمی شوند؟ آیا دو بار شکست انگلیس و پیروزی افغانان عقل امیر را باز نساخته بود؟

"امیر" حتا مردم خود را هم به درستی نمی شناخت. امری که برای یک سیاستمدار بی نهایت ضروری است! اگر از تاریخ این کشور و از روان شناسی و اخلاقیات هموطنان خود مطلع می بود، و عمیقاً به آن ها و به وطن دوستی شان اعتماد می داشت، کاری را که بعد از امضای معاهده دیورند کرد، قبل از امضای آن می کرد، یعنی قبل از امضای معاهده دیورند و پیش از آن که مردمان آن طرف خط فرضی دیورند علیه انگلیس به پا خیزند، به فکر مشوره و به فکر کمک به مردم یا کمک گرفتن از مردم و دفع فتنه و زیان انگلیس و حفظ خاک می افتاد، نه بعد از امضای معاهده های شرم آور. کجای کار "امیر عبد الرحمان" خان را با "بیسمارک"، صدراعظم المان باید مقایسه کنیم؟؟

من نوشته آقای جهانی را خوانده ام. چند بار کوشش کردم آن را باز کنم، ولی هر بار نوشته زیر روی صفحه ظاهر شد:

**Hier sehen Sie bald die Inhalte einer neuen Domain + Webpace !**

Webhosting powered by:

**[Domain und Webpace zu sonnigen Preisen = Webhosting by beach-webpace.de!](http://beach-webpace.de/)**

**[Der preiswerte Webpace Provider - toptip.net!](http://toptip.net/)**

از نوشته من استنباط درستی صورت نگرفته است. من، با شناختی که از "امیر" دارم، انتظار نداشتم که "امیر" از "سید" برای همکاری دعوت کند. همه آنچه را که نوشته ام، تنها برای این بوده که بگویم: "امیر"، آنچه که گفته می شود، نبود!

جمله: «امیر، اما به گواهی تاریخ، چرا!؟» همین را می رساند که این "امیر" بود که نمی خواست "سید" به کشور بر گردد.

و اما در مورد "سید": نظر بدانچه من خوانده ام، از "امیر" هیچ وقت، از روزی که امیر به قدرت رسید و از روزی که "سید" از افغانستان خارج شد، نه تنها به بدی یاد نکرده است، که حداقل در سه مورد، تا جایی که من به خاطر دارم، به نیکویی نیز یاد نموده است. بنابراین من هرگز و صد در صد حکم نمی کنم که "سید" از همکاری با امیر نکول می کرد!! "سید" نیز طوری که از بیوگرافی وی پیداست به قدرت بی علاقه نبود!

در باب افغان بودن "سید"، علی العجاله می خواهم به دو نکته اشاره کنم:

نوشته های بی شماری به شکل کتاب و رساله و جزوه و مقاله وجود دارند، که از بس در آن ها تناقض و تحاسد و جعل و شایعه و نقل خبر و حدیث وجود دارد، قضاوت را برای یک انسان محقق و عاری از تعصب مشکل می سازند. جنگلی از اسناد و گزارش ها و نوشته ها که شاخ و برگ آن ها آن چنان زیاد و آن چنان در هم تنیده اند که نه امکان عبور به آن طرف نوشته ها برای دیدن واقعیت ها برای کسی باقی می ماند؛ و نه امکان دیدن روشنی در آن طرف جنگل را.

من افغان هستم، اما آن چنان اسیر تعصب نیستم که مانند برخی از ایرانیان یا برخی از افغانان هر چیز خوب و شائسته و زیبا و مهم را با تمام قوت، به من تعلق داشته باشد یا تعلق نداشته باشد، از خود بنامم و هر شیء نابابی را از دیگران! من شخصاً نه چنین اخلاقی دارم، و نمی خواهم چنین اخلاق زشتی داشته باشم!

"سید" گاهی مصری است و گاهی افغانی - مصری؛ گاهی ایرانی و گاهی رومی و اسلامبولی؛ گاهی کابلی و گاهی هم کنری و جلال آبادی؛ گاهی هم از اسد آباد همدان و...؛ گاهی پشتون و گاهی ترک تبار؛ گاهی شیعه و گاهی سنی؛ گاهی مسلمان و گاهی کافر و گاهی هم مسلمان کافر نما؛ گاهی به دربار شاهان روس تقرب می جوید و گاهی با شاهان مصر و ترکیه و ایران و سران انگلیس و فرانسه.

مجله "دانشگاه تهران"، شماره ۸۴۱ نوشته می کند که "سید" دارای ۱۶ نام بوده است و به قول "ولی الله یوسفی"، در نشریه ایرانیان کانادا، "سید" ۱۸ نام داشته است. با پاسپورت ایرانی به روسیه سفر می کند و به نام نماینده دولت پادشاهی ایران با مقامات مسؤول روسی به مذاکره می پردازد. جریده "ضیاء الخافقین" را پیدا کرده بخوانید. در این جریده تنها و تنها، و با چنان حرارت و جدیت به مسائل ایران می پردازد، که تنها یک ایرانی می تواند با چنان یک علاقه به آن مسائل بپردازد. و چنان با نفرت به "ناصر الدین شاه" می تازد، که گوئی شاه وطن خودش است! همانطور که قبلاً هم یاد نمودم، یک مقاله به زبان پشتو، که زبان مادری وی پنداشته می شود، نوشته است. در صحبت هایش اصطلاحات ایرانی مشاهده می شود و...

با چنین یک آشفته بازاری از تناقض و تحاسد و اسناد و گزارش ها و جعلیات و... چگونه یک محقق می تواند حکم کند که "سید" کجائی بوده است؟

به خاطره ای از آقای طرزی، منتشره در سراج الاخبار سال ششم - شماره ۵ - ۲۱ میزان ۱۲۹۵، مندرج در مقاله ای "سلسله مشاهیر افغانستان علاوه معلومات بر ترجمه احوال السید جمال الدین افغانی"، از کتاب "سید جمال الدین افغان در مطبوعات افغانستان" تدوین شده توسط آقای "صدیق رهپو" [دومین یا سومین مقاله در این کتاب] اگر نگاه کنید، به برش زیر سر خواهید خورد:

«شخصی از حاضرین، از بعضی اختلافاتیکه ارباب جراید و نامه نگاران در باب که و کجایی بودن علامه در میان آورده بودند، باب مباحثه را باز نمود. برآستی که از باز شدن این بحث، بدل مسرور شدم که شاید جناب علامه، یک چیزی بگویند، تا این شبیه که دل را نیز همیشه در خلجان میداشت رفع و زایل شود، اما هزار افسوس، که این آرزویم برایگان رفت، زیرا از زبان مبارک جناب علامه، اینچنین یک سخنی نشنیدم که رفع اختلاف و شبیه نماید.

نی! بلکه مسئله سراسر در اغلاق [جمع غَلَق به معنای دشواری: سدید] و اشکال انداخت. چونکه فرمودند، "خوبست! افغانی مرا افغانی نگوید، ایرانی مرا ایرانی نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی نشناسد اما کدام ملت پدر سوخته بی در دنیا خواهد بود، که جرأت کرده بگوید: جمال الدین از نسل آدم و حوا نیست؟...»- [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال]

می خواهم به اجازه خوانندگان گران مایه این نوشته حکایت آقای "طرزی" را زیر ذره بین واکاوی و نقد ببرم:  
۱:

- در مورد ملیت "سید" در زمان حیاتش هم شبهه وجود داشت.

- مردم جداً آرزو داشتند این شبهه رفع گردد؛ آنها به وسیله خود "سید"!

- چرا در مورد ملیت "سید" شبهه وجود داشت؟ آقای "طرزی" یکی از معتبرترین، محترمترین و آگاهترین انسان هائی دوران خود، یک ژورنالیست، چرا، باوجود این که افغان بود، نمی دانست که "سید" افغان بود؟ اگرچنین کسی نتوانسته باشد در مورد "سید"، با آن که همعصر و از قرار معلوم هموطن "سید" هم بود معلومات موثق به دست بیاورد، ما ها در این عصر که تپه هائی از اسناد جعلی به وجود آمده است و بیش از صد سال از زمان حیات "سید" دور هستیم، چگونه می توانیم آن چه را که به حق است، به دست بیاوریم و بر وفق آن حکمی صادر نمائیم؟

- خلاف آرزوی مرحوم "طرزی"، "سید" در مورد ملیت خود هیچ چیزی نمی گوید و باز هم آن را مکتوم نگه می دارد. مرحوم "طرزی" خیلی شائق بود از زبان خود "سید" در مورد ملیتش چیزی بشنود؛ اما "سید" باز هم حرفی نزد که مردم انتظار شنیدن آن را داشتند. چرا "سید" می خواست در عالم اسرار زندگی کند؟ پرسش پرسنده پیرامون ملیت "سید" نشان دهنده آن است که حرف های قبلی "سید"، چون گونه گون و بسیار ضد و نقیض بوده است، سبب سر در گمی مردم شده بود؛ و هیچ کدام نتوانسته بود قناعت مردم را در باب ملیت وی فراهم کند!

۲:

ترکیب و دشنام "پدر سوخته" در میان ما افغان ها متداول نیست. چرا "سید" آن را که در ایران و در بین ایرانیان متداول است بر زبان می آورد؟

۳:

می گویند: "طرزی" شاگرد و یکی از ستایشگران "سید" بوده است. "شاه امان الله خان" را هم یکی از ستایشگران وی می خوانند. اگر واقعاً اینطور بود، چرا این دو شخصیت سیاسی مورد علاقه و معروف کشور، که از اعتبار و احترام زیاد نزد ترک ها هم برخوردار بودند، در دوران قدرت خویش استخوان های "سید" را به کشور انتقال ندادند؟ در رابطه با نظر آقای "طرزی"، که در ارتباط با سید از آقای "عبدالهادی داوی" نقل قولی دارد، می توانید به مطالب مندرج در صفحات ۱۲۹ - ۱۳۱ کتاب "از جنبش مشروطه تا دولت مشروطه"، از آقای داکتر "اجرال دین حشمت" نیز نگاه کنید!

نکته بسیار جالب این است که حتی انگلیس ها، تا زمانی که "سید" جریده "عروة الوثقی" را در فرانسه نکشیده بود، و تا زمانی که نامه های تهدید آمیزی به سران مصر نوشته بود، نمی دانستند ملیت واقعی "سید" چه است.

انگلیس ها پیرامون این مطلب از فرانسوی ها طالب معلومات شدند. نامه زیر، که از جمله نامه های آزاد شده از آرشیف سری وزارت خارجه انگلیس می باشد، از طرف مقامات پولیس فرانسه عنوانی مقامات مسؤل انگلیسی به تاریخ ۶ جولای ۱۸۸۳ صادر شده است:

«از رئیس پلیس فرانسه - آقای مدیر کل اداره امور اجرائی لندن. روز بیستم ماه جون گذشته، شما از من اطلاعاتی در باره آقای بنام سید جمال الدین - که تصور می رود نامه هائی که حاوی تهدیداتی است و خطاب به چند نفر از شخصیت های ساکن مصر می باشد - خواسته بودید. اینک نتایج تحقیقاتی را که در این مورد بدست آمده، احتراماً ارسال می دارد. آقای جمال الدین نویسنده و ادیب، اصلش افغانی، ۴۵ ساله و مجرد از ۱۷ ماه فیروزی گذشته در کوچه Seze ۱۶ اقامت و در ماه ۵۰ فرانک کرایه می پردازد.

موقع ورود به این منزل، در دفتر نام خود را الدین جمال ثبت نموده است. او از کلکته وارد شده ...» [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال]

در باب این نامه تصویری نزد من به وجود آمده است که ذیلاً تقدیم خوانندگان محترم می گردد:

انگلیس از زمان شاه شجاع به شکل مستقیم و جدی وارد مسائل افغانستان شد که نظر به ضرورت و تماس مستقیم با افغانان باید تمام شخصیت های برجسته و مهم و استخوان دار کشور را می شناخت. "سید"، طوری که از نوشته ها بر می آید، فرد گم نامی نبود. در زمان "امیر دوست محمد خان" با وی به هرات رفته و نقش مشاور وی را ایفاء می کرد. در دوره اول پادشاهی "امیر شیر علی خان" نیز با وی همکاری بوده. همچنان با "امیر محمد اعظم خان" همکاری بسیار نزدیک [پست مشاور یا وزیر اعلی وی را] داشته است. با چنین سابقه ای چه گونه ممکن است که انگلیس وی را نشناسد؟ یا نامه مقامات فرانسوی به مقامات انگلیسی، که در بالا بدان اشاره شد، جعلی است؛ یا این است که حکایت "سید" و بودن وی در افغانستان از بیخ و بن قصه پردازی هائی است از سوی برخی از شنالیست های افراطی کشور

ما که به جای نازیدن به کار و بار و مغز خود، می خواهند در سایه کارنامه پدران لاف بزرگی و عظمت بزنند!

و بالاخره چرا "سید" را در زمان امیر دوست محمد خان یا اعظم خان و ... گاهی اسلامبولی و گاهی رومی می نامیدند؟ مگر مردم افغانستان، به خصوص خانواده و قوم و خویش و دوست و آشنای خانواده "سید" نمی دانستند که "سید" افغان است؟ چرا در این باره کسی چیزی نگفته و ننوشته است؟ و چرا لباس "سید" لباس معمول افغانان نیست؟ در جایی نوشته می کنند که "سید" در چهار - پنج سالگی می توانست بخواند و بنویسد و خیلی از درس های لازم را نزد پدر آموخته بود. جای دیگر، اما می خوانیم که آموختن را در کابل آغاز کرد - بعد از هشت سالگی. گفته می شود که "سید" هشت ساله بود که همراه با فامیل پدر به کابل آمد.

نوشته می کنند "سید" در هیجده سالگی در جنگ هرات به "امیر دوست محمد خان" مشوره می داده است و در نتیجه مشوره های "سید" بود که امیر در جنگ هرات پیروز می شود. آیا این سخن قابل باور است که یک جوان هیجده ساله، که در زندگی یکبار هم در جنگی اشتراک نوریده است و تجربه نظامی نداشته، به مردی مسن، جهان دیده و با تجربه ای مانند "امیر دوست محمد خان" مشوره بدهد و...؟

من با شما کاملاً موافقم. شما درست می فرمائید. من هم در جایی، اما کجا، یادم نیست، خوانده ام که شیخ "محمد عبده"، در مقدمه یکی از کتاب های "سید" که به وسیله "شیخ" ترجمه شده است، به گمان اغلب در مقدمه همان کتاب "نیچریه"، نوشته است که "سید" افغان بوده است.

کدام یک در اینجا حرف نادرست زده است؟ "دهخدا"، "سلطان محمد کابلی" یا شیخ "محمد عبده"؟ حقیقت چیست؟ فکر نکنم که شیخ "محمد عبده" در یکجا یک چیز و در جای دیگر چیز دیگری بنویسد. این گونه معما ها را چگونه باید حل کرد؟

حقیقت این است که میان نویسندگان ایرانی و افغان کسانی هستند که حرف ناصواب می زنند. کدام یک؟ من حیث یک افغان چشم بسته، قشری مسلک، اهل تعصب و گریزان از منطق، کسی که ترسی از آبرو ریزی خود نزد اهل علم و

اصحاب حق و اعتدال و انصاف ندارد، هر آنچه را که به نفع افغان ها است، باید قبول کرد؛ همانطور که ایرانیان خشک اندیش و متعصب و ریا کار به این کار متوسل می شوند؟!

من هم به عنوان یک افغان بسیار علاقه مند که "سید" از افغانستان باشد، اما به عنوان یک محقق مسؤول، کسی که در پی یافتن حقیقت است، خواه به نفع وی باشد و خواه به نقضش، هر چند بر من سخت بگیرند، تا این که حقانیت قضیه روشن نشود، نمی خواهم بگویم "سید" افغان بود؛ همانطور که نمی خواهم بگویم او یک ایرانی یا ترکی یا مصری و عرب و... بود!

فعلاً تنها چیزی که در مورد وی می توانم بگویم این است که "سید" در عین زمان که به همه تعلق داشت به هیچ کسی تعلق نداشت. او می خواست همه مسلمانان را کمک کند!

یکی از هموطنان محترم نوشته می کند که چون آقای "سید" با آقای "هاشمیان" اختلاف دارند حرف هائی ناخوشایند در رابطه با "سید" می نویسد. این قضاوت درست نیست! همزمانی نوشته من با نوشته های آقای "هاشمیان" تصادفی هستند. شاید "سید" از نظر قومی با آقای "هاشمیان" ارتباط داشته باشد، اما به نظر من آنچه انسان ها را با هم عمیق تر و مستحکم تر ارتباط می دهد، اندیشه های آن ها است، نه ارتباط قومی یا فامیلی و...

"سید"، طوری که می نویسند، هم فیلسوف بود، هم سیاستمدار و هم صوفی. سید برای خیلی از تفکرات خویش، از این میان در نوشته "دهریه" یا "نیچریه" و نوشته های قلمی و مناظره های رو به رو و زبانی اش با آقای "رنان"، فیلسوفی از کشور گل ها، از فلسفه استفاده نمود. با چند استدلال فلسفی و منطقی و محکم به قناعت آقای "رنان"، که طی نطقی در رابطه با مسلمانان و اسلام مطالب میهم و شبهه ناکی ابراز نموده بود، پرداخت و برایش ثابت نمود که در مورد مسلمانان و اسلام به خطا رفته بود؛ درحالی که "هاشمیان" می گوید مسلمانان نه به فلسفه احتیاج دارند و نه به عرفان یا تصوف.

دوستی برای تثبیت افغانیت "سید" به یکی از نوشته های آقای "هاشمیان" استناد فرموده اند. اگر قرار باشد نوشته های آقای "هاشمیان" را به عنوان اسناد معتبر برای رد و تأیید امر یا گفته ای بپذیریم، پس آن چه را که آقای "هاشمیان" در مورد این دوست گفته و نوشته است نیز باید به عنوان اسناد و مدارک معتبر علیه وی بپذیریم.

نظر من این است که آقای "هاشمیان" نه یک محقق است، نه یک تحلیلگر و نه یک متفکر! شخصی است احساساتی که تقریباً همیشه جلو زبانش در اختیار خواسته های موهوم، حساسیت ها و دلبستگی هایش قرار دارد. یا این که وقتی یک حرف را زد، درست باشد یا نادرست، سر همان حرف خود باقی می ماند؛ خلاف کسانی، مانند آقای "رنان" که در برابر استدلال های "سید"، به استثنای یک مطلب، از روی فروتنی تمکین نموده اعتراف نمود که در مورد مسلمانان و اسلام اشتباه نموده بود!

و اما در مورد "اقبال" من نظر وسیع تر دارم و او را از جهات عدیده ای نگاه می کنم، که اگر زمانی لازم بود، گوشه های زندگی و کار ها و گفتار های وی را، هر موضوع را به ارتباط و در جای خودش، توضیح و تشریح خواهم نمود. فعلاً همین قدر می گویم که من ارزش و بهای انسان ها را، خوب باشند یا بد، در حدود و متناسب با پندار و گفتار و کردار آن ها، با استفاده از عقل و خرد خود، معین می کنم. هیچ وقت چشمانم را به دهن دیگران ندوخته و نخواهم دوخت. سلامتی کامل جناب "مومند" صاحب را همیشه آرزو می کنم!

۲۰۱۷/۰۴/۰۵